

Research Paper



The Psychology of Personality; The Influence of the Thoughts of the Challenge of Modernism, Nationalism and Islamism on the Two Original Constitutional Characters (Kasravi and Taghizadeh)



Mohammad Tohid Fam^{*1}, Yousef Mehrian², Ali Asghar Zargar³, Habibollah Abolhasan Shirazi³

1. Associate Professor, Department of Political Science, Islamic Azad University, Central Tehran Branch, Tehran, Iran.
2. Ph.D. student, Department of Political Science, Islamic Azad University, Central Tehran Branch, Tehran, Iran.
3. Assistant professor, Department of Political Science, Islamic Azad University, Central Tehran Branch, Tehran, Iran.



DOR: [20.1001.1.27173852.1401.17.66.6.6](https://doi.org/10.1001.1.27173852.1401.17.66.6.6)

URL: https://psychologyj.tabrizu.ac.ir/article_15267.html



ARTICLE INFO

ABSTRACT

Keywords:
Modernization,
Constitutional
Revolution, Stylistics,
Islamism, Nationalism,
Kasravi and Taghizadeh.

Received:
Accepted:
Available:

Modernism has been the leader of the constitutional movement to date as the main influential actor in Iran. The influence of rationalism and the sense of belonging to the world, taken from the nineteenth-century positivism, has led to the abandonment of tradition in Iranian society. The challenge of modernity with Iranian Islamism and nationalism has created various currents and discourses in society. The secular intellectual stream is an example of this challenge. Typically, the evolution of two clerics, Seyyed Ahmad Kasravi and Seyyed Hassan Taghizadeh, is evident. These two people are born in a traditional clerical family and, as a result of this transformation, clerical clericalism is being turned on as a flood of renewalism. The views and positions of all three movements of Islamism, modernity and Iranian nationalism emerged in Iran in the challenge of tradition and modernity during and after the Constitutional Revolution.



* Corresponding Author: Mohammad Tohid Fam

E-mail: tohidfam_m@yahoo.com

مقاله پژوهشی



روانشناسی شخصیت؛ تاثیر جریانات فکری چالش مدرنیسم، ناسیونالیسم و اسلام‌گرایی در دو شخصیت اصیل مشروطه (کسروی و تقی زاده)



محمد توحیدفام^{۱*}، یوسف مهربان^۲، علی اصغر زرگر^۳، حبیب‌اله ابوالحسن شیرازی^۳

۱. دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی، تهران، ایران.
۲. دانشجوی دکتری، گروه علوم سیاسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.
۳. استادیار گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی، تهران، ایران.



DOR: [20.1001.1.27173852.1401.17.66.6.6](https://doi.org/10.27173852.1401.17.66.6.6)

URL: https://psychologyj.tabrizu.ac.ir/article_15267.html



چکیده

مشخصات مقاله

مدرنیسم از صدر مشروطه تا امروز به عنوان بازیگر اصلی موثر جریان‌ها در ایران بوده است. نفوذ عقل‌گرایی و احساس تعلق و سروری به دنیا که بر گرفته از پوزیتیویسم قرن نوزدهم بوده باعث ترک خوردن سنت در جامعه ایران گردید. چالش مدرنیته با اسلام‌گرایی و ناسیونالیسم ایرانی، جریان‌ها و گفتمان‌های مختلفی را در جامعه ایجاد نمود. جریان روشنفکری سکولار نمونه‌ای از این چالش می‌باشد. بطور نمونه تحول روانشناسی در دو شخصیت روحانی سید احمد کسروی و سید حسن تقی‌زاده قابل مشاهده می‌باشد این دو نفر در یک خانواده روحانی سنتی متولد شده و در اثر این تحول رخت روحانیت را بر انداخته پرچمدار تجددطلبی می‌شوند. دیدگاه‌ها و مواضع هر سه جریان اسلام‌گرایی، تجددطلبی و ناسیونالیسم ایرانی در چالش میان سنت و تجدد در حین و پس از مشروطه برای اولین بار در ایران ظهور یافت.

کلیدواژه‌ها:
تجددطلبی، انقلاب مشروطه، جریان‌شناسی، کسروی و تقی‌زاده

دریافت شده:
پذیرفته شده:
منتشر شده:

* نویسنده مسئول: محمد توحید فام

رایانامه: tohidfam_m@yahoo.com

، منورالفکری و استبداد، استعمار، روشنفکری و جابه جایی قدرت و سنت و تجدد طلبی دینی محوریت دارند (پارسا، ۱۳۸۰: ۲۵). در واقع این پنج شکاف یا دوگانه می تواند عصاره اصلی ای برای تبیین فضای درگیری ها و نزاع های مختلف در حیات فرهنگی سیاسی ایران باشد.

چالش سنت و تجدد در ایران:

آشنایی ایرانیان با تمدن غرب در دوران فتحعلی شاه قاجار و شور و شوق اقتباس تکنولوژی و تمدن غرب با توجه به عقب ماندگی جامعه ایران و شکست های دو جنگ با روسیه، گرایش عمده ای در تقلید از غرب در میان افرادی که در خط اول ارتباط با غرب بودند، ایجاد کرد^۲. احساس ناتوانی و حقارت در مقابله با تمدن جدید و نیاز به تکنولوژی و دستاوردهای علمی این گرایش را تشدید می کرد (حائری، ۱۳۷۸: ۲۸۰).

حدود یک قرن از جنبش مردمی و سرنوشت ساز عدالتخواهی که غرب زدگان آن را به مشروطیت اروپایی کشاندند، می گذرد. باید از جهات مختلفی این جنبش دینی مردمی و چالش های آن را شناخت که می توان به برخی از آن ها اشاره کرد: حوادث ضمنی، جنبی، سیاسی، گروهی و فرماسونی آن، اختلاف دیدگاه های متفاوت بین رهبران (روحانیون، غرب زدگان و روشن فکران)، دخالت های انگلیس و روس، نتایج شوم استقرار نظام ضد دینی مشروطیت، کودتای رضاخانی و تضعیف روحانیان روند دیانت اجتماعی و... از آن جمله اند.

جامعه عصر مشروطه

انقلاب مشروطیت، نمایان گر نخستین مواجهه مستقیم بین فرهنگ سنتی اسلام و غرب در ایران جدید است. برخورد مستقیم غرب و خطری که از این بابت متوجه بود، اهمیت نقش علما را در سراسر قرن نوزدهم افزایش داد و در عین حال نفوذ فکری غرب به آن جا رسید که موانعی میان روشنفکران و مذهبیان ایجاد کرد؛ علمای دین با شرکت در جنبش مشروطیت این تناقض را کمال بخشیدند.

مشروطیت حاصل یک قرن اختلاف و کشمکش میان دولت و علما بود، در عین حال نفوذ گروه های روحانی را در امور سیاسی و اجتماعی کاهش داد. همین کاهش سبب شد رفته رفته روحانیان به کلی از سیاست ببرند و در انزوای کامل از مسایل سیاسی و قانونی کشور قرار گیرند، و روشنفکران غرب زده در قالب اصلاح گران هوادار مردم و آزادیخواه در صحنه سیاست و قدرت اجتماعی و فکری ظاهر شوند. همچنین افزون بر اراده سیاسی، محلی و قانون گذاری را در دست داشته باشند، و طبیعی بود که تا توان داشتند دروازه های اعتقادی، اقتصادی، اخلاقی، اجتماعی و سیاسی کشور را به روی غرب گشودند و به نام آزادی بیان و نوشتار، اعتقادات سنتی، فرهنگ بومی و مذهبی، نجات هویت ایرانی، اساس دین بویژه اسلام را به باد انتقاد و تمسخر گرفتند. آنان توانستند حکم و قانون دین را عملاً متوقف کنند و اسلام را از صحنه سیاست و حکومت ایران به کنار نهند؛ حتی تا روز سقوط

ایرانیان در برابر ورود مدرنیته اروپایی به ایران واکنش های متفاوتی از خود نشان دادند. طرفداران غرب گرا خواهان تبعیت کامل از نظام مشروطه غربی بودند و طرفداران شریعت هم با در نظر گرفتن مبانی نظری مشروطه غربی نقطه نظرات متفاوتی از خود نشان دادند. گروهی بر عدم اقتباس از غرب پافشاری می کردند و گروهی هم بر حفظ شریعت اسلامی و امکان اصلاحات رهنمایی تاکید داشتند. نخستین دوره از تاریخ ایران که در آن احزاب سیاسی شکل گرفتند دوره دوم مشروطیت بود. شکل گیری احزاب در این دوره مثل خود مشروطه تقلیدی ناقص از احزاب سیاسی دنیای سرمایه داری آن روزگار به ویژه بریتانیا بود. در دوره اول مشروطه، ورود مدرنیته چالش ها و جریان های مختلفی را در جامعه بوجود آورد. مدرنیته پنجره جدیدی را به روی جامعه سنتی ایران باز نمود که با ظاهر فریبنده و عینی در قالب و شکل انقلاب صنعتی، پیدایش راه آهن، کشتی بخار و... در نزد ایرانیان جلوه گر نمود. اصولاً قرن نوزدهم نقطه عطف و فصل جدید ارتباط و آشنایی میان ایرانیان و غرب بود. این ارتباطات آثار و تبعات مهم اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی را در نزد ایرانیان بوجود آورد که بعضاً تناسبی با جامعه خود نداشتند. از یک سو آزادی، احترام به مالکیت و حقوق فردی و اجتماعی در آن جوامع را می دیدند و از سوی فقدان هر گونه امنیت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و تبعیض و استبداد و... را در ایران شاهد بودند (زیباکلام، ۱۳۸۲: ۷۸).

تجدد، بازیگر اصلی در بروز جریان های موثر در سده اخیر - از صدر مشروطه تاکنون - در ایران بوده است و می توان رد پای آن را چون نخ تسبیچی در همه جا مشاهده کرد. این مسئله مانند استنشاق هوا و خوردن آب و نان جریان زندگی ما را تعیین می کند و مانند جراحی است که در بدن ما پیدا شده و باید شکافته و جراحی شود (نصر، ۱۳۵۲: ۶۵). عناصر تشکیل دهنده مدرنیته عبارتند از: ۱- عقل که معیار کلیه تجلیات زندگی انسان معاصر تلقی می شود. ۲- انسان آزاد و رها شده که به گفته رنه دکارت^۱ در مرکز کائنات قرار می گیرد و سرور و مالک طبیعت می شود. انسان مدرن با تکیه بر عقل و شیوه نگرش به جهان از بند جزم های و سنت های ذهنی رهایی یافته و به جای اجبار به تقلید و تعبد نسبت به سنت، توانایی و اختیار نقادی امور و تفحص در پدیده ها را به دست می آورد (ساوجی، ۱۳۶۱: ۴۶).

اما چالش مدرنیته با اسلام گرایان و ناسیونالیسم، رویکردهای متفاوت و گاهاً متضادی را در تاریخ ایران بوجود آورده است. این گفتار درصدد است دیدگاه ها، گفتمان ها و رویکردهای جریان های مدرنیته، اسلام گرایی و ناسیونالیسم را با تاکید بر دلایل استحاله فکری از نظر روانشناسی دو شخصیت روحانی کسروی و تقی زاده که هر کدام حامل گسترش جریانی در جامعه ایران بودند بپردازد.

نویسنده کتاب « حدیث پیمانانه » بر این باور است که شناخت ظهور و افول جریان ها در ایران نیازمند شناخت تاریخ شکل گیری و هویت آنهاست و در آنجا پنج مفاهیم کلیدی ای چون مذهب و عصیبت، غرب و غرب زدگی

۲. سفر نامه نویسان مثل صاحب مناصبان دولتی و دیپلماتها از محل مأموریت خود، ایرانیان تحصیل کرده و سیاحان و تجار ایرانی

1. Reneh Decart

با وضعیت تازه ای روبه رو کرد علما می‌بایست با غرب‌گرایانی که در مجلس بودند و قصد هدایت به سوی سکولاریسم و غرب‌گرایی را داشتند درگیر می‌شدند. این وضعیت باعث شد تا علما دینی در تشخیص و اولویت دهی به تهدید اصلی نهضت در وضعیت پس از پیروزی، دچار اختلاف نظر دو گانه شوند. این اختلاف تشخیص به علما نجف نیز سرایت کرد و در حالی که آیت‌الله خراسانی و مازندرانی و تهرانی از موضع بهبهانی و طباطبایی پشتیبانی می‌کردند، آیت‌الله سید محمد کاظم یزدی موضع شیخ فضل‌الله نوری را تأیید می‌کرد.

نتیجه این اختلاف، حذف هر دو گروه علما از رهبری نهضت، اعدام شیخ فضل‌الله نوری و ترور بهبهانی و در واقع، حذف پشتوانه‌ی مردمی نهضت و افتادن سرنوشت کشور به دست دیوان سالاران قاجار و منور الفکران غربگرا بود. دستورالعمل مدیریت بدون پشتوانه‌ی اجتماعی این دو گروه وخامت وضع اقتصادی و مداخله‌ی دولت‌های خارجی به میزان بسیار بیشتر از دوره‌ی قبل از مشروطیت و ظهور استبدادی دیگر بود.

علما دینی در وضعیت و تشخیص و اولویت دهی نهضت مشروطه دچار اختلاف نظر و تردید شده بودند. سید عبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبایی خطر اصلی را استبداد سنتی و تلاش‌های محمد علی شاه برای بازگرداندن وضع پیشین دانسته و فکر می‌کردند معدودی غرب‌گرا نمی‌توانند سرنوشت نهضت را عوض کنند. برخی دیگر، مثل شیخ فضل‌الله نوری غرب‌گرایان و استعمار را تهدید اصلی می‌شمردند. تضاد تمدن غرب و غرب‌گرایان ایرانی با مذهب و هویت بومی ایران، تضاد مبنایی و بنیادین است و آنان نه تنها تعامل تاریخی میان علما و حاکمیت را بر نمی‌تابند بلکه با اصل حضور دین در زندگی اجتماعی مخالف بودند. افزون بر این، تمدن غرب در پی گسترش مدرنیسم و سلطه خود بر دیگر کشورهای جهان و یکسان‌سازی ساختار جهان بر پایه‌های مدرنیته غرب بود. غرب‌گرایان ایرانی اگر خود هم نخواهند بطور طبیعی به دلیل پیوند فکری و فرهنگی با غرب به عنوان ابزارهای طبیعی برای اعمال سلطه غرب خواهند بود.

بهرحال علما در شرایط جدید، با توجه به تحولات جامعه و کارکرد شاهان قاجار، به مشروط و محدود کردن اختیارات آنها رای دادند و به اشکال مختلفی به تدوین منشور مشروطیت اختیار شاهان و تبیین مردم‌سالاری و مشارکت مردم در اداره امور پرداختند. به بیان دیگر، علما دین به تدریج به سوی ارائه پاسخی مدون و مستقل به نیازهای حیاتی ایران گرویدند. و البته در طراحی پاسخ خود، مقتضیات زمانه و تجارب جوامع اروپایی را نیز از نظر دور نداشتند.

بنابراین یکی از ایرادهای اساسی نهضت مشروطه عدم وجود رهبری واحد بوده است. هر یک از جریان‌ات اصرار به مواضع خود داشته و امکان هماهنگ و تعدیل نظرات هم برای رسیدن به یک تصمیم واحد وجود نداشته است. چنین وضعی منجر به تعمیق شکاف میان علما و در پی آن، شکاف میان طبقات مختلف جامعه گردید. نتیجه‌ی این وضع، حذف هر دو گروه علما از رهبری نهضت شده و متعاقب آن سلطه غرب بر کشور افزایش یافت و حکومت‌های بعدی غرب‌گرایی را در کشور گسترش دادند. به نوعی که اتصال ناسیونالیسم با غرب‌گرایی در کشور رشد و گسترش یافت.

حکومت پهلوی، هیچ‌گونه سخنی از شورای نظارت مجتهدان و یا دخالت علمای دین که مشروطه را بر پا کردند، به میان نیامد.

قشر روشن‌فکران غربزده، از جمعیت فراوانی برخوردار نبود؛ اما مردم ایران آن روز از استبداد درباری و ستم‌شاهی خسته و فرسوده شده بودند. از سویی دیگر تبلیغات گسترده و عوام‌فریبانه قشر غربزده به وسیله روزنامه‌ها و سفارتخانه‌های روس و انگلیس برای گسترش اندیشه غربی و نفوذ سیاست‌های دیکته شده و تصاحب حکومت و جامعه ایرانی زمینه‌سازی می‌کردند. افزون بر آن عموم مردم با زبان شرع و دین و همچنین اندیشه‌های روشن‌فکران غربزده آشنایی دقیق و عمیقی نداشتند و تنها به دنبال راهی برای رفاه و آسایش و آزادی و فرار از استبداد و حکومت خود کامه بودند که جریان روشن‌فکری از این فرصت استفاده کرد (آدمیت، ۱۳۵۱: ۵۴).

شریعت و علما

مشروطیت باعث طرح مسائل کلامی فراوانی در حوزه‌های اندیشه سیاسی شیعه گردید که پیامدهای علمی بنیادینی را در پی داشتند. در آن مقطع، تراز تحولات جامعه ایران و همچنین، تراز تحولات اندیشه‌ی سیاسی شیعه به گونه‌ای نبود که به حذف سلطنت و سلطان از صحنه‌ی سیاست بینجامد. بنابر این، به رغم ظهور مباحث نو در اندیشه‌ی سیاسی علما، آنان همچنان مصلحت این کشور را در ادامه تعامل خود با حاکمیت می‌دانستند. مبنای آن تعامل، قرارداد نانوشته‌ای بود میان علما و سلاطین، که بر پایه‌ی آن سلاطین مسئول حوزه‌ی اجرا و تأمین نظم و امنیت جامعه بودند و علما مسئول حوزه‌ی اندیشه و افتاء و قضا بوده و تنها در مواردی که حاکمیت مرتکب عملی بر خلاف مذهب رسمی و یا مصالح کشور می‌شد خود را موظف می‌دانستند که در چارچوب امر به معروف و نهی از منکر، آنهم در چارچوب ضوابط فقه شیعه، با آن برخورد کنند.

یکی از ایرادهای اساسی این بود که علما تنها خود را بسیج جامعه و مدیریت مبارزه تا هنگام پیروزی نهضت و تن دادن حاکمیت به خواسته‌های علما و ملت می‌دانستند و مدیریت دوره پس از پیروزی را خارج از وظیفه خود می‌دانستند. بر این پایه، هنگامی که نهضت مشروطه پیروز شد، یعنی شاه مشروطه شدن خود و مشارکت ملت در حوزه‌ی اجرا را به صورت مکتوب پذیرفت، علما عملاً وظیفه‌ی خود را انجام یافته تلقی کرده و از ورود در حوزه‌های اجراء و مدیریت دوره پس از پیروزی کنار کشیده و به نظارت عالی و ارشاد حاکمان جدید بسنده کردند. در مشروطیت ساختار سیاسی کشور تغییر یافته و به دو شاخه شاه و مجلس تقسیم شده بود ولی علما برنامه‌ای نداشتند.

در مجلس گروه‌هایی جای گرفته بودند که به سنت و مذهب نگرش منفی داشته و پاسخ‌شان به نیازهای حیاتی کشور، اقتباس شیوه‌ی جوامع اروپایی و غربی‌سازی کشور بود. از منظر این‌ها، مذهب افزون بر اینکه به عنوان یکی از عوامل عقب‌ماندگی شناخته می‌شد و امری شخصی و درونی تلقی می‌گردید. علما دینی، هیچ‌گونه حق و صلاحیتی برای حضور در عرصه‌ی سیاست نداشتند.

هجوم اندیشه مدرنیسم که منجر به حضور غرب‌گرایان در ساختار حاکمیت پس از پیروزی مشروطیت، رهبران نهضت، یعنی علمای دینی را

گفتمان‌های مطرح مشروطیت در مواجهه با چالش مدرنیسم

دو گفتمان یا جریان اصلی در مشروطیت مطرح بوده است: یک جریان برون‌زا که می‌خواست مدل‌های غربی را در ایران پیاده کرده، تمدن غربی بدون تصوف ایرانی، که این شعار میزاملکم خان و بعد هم سید حسن تقی زاده بود. اینان معتقد بودند که اینها در غرب جواب داده و همینها را همین‌جا پیاده کنیم. البته بعدها کمی از نظر خود عدول کرده مدل‌های غربی را در چارچوب فرهنگ ملی ایران پیشنهاد می‌نمود.

گفتمان دیگری که در همین رابطه به عنوان یک پاسخ کلان به نیازهای بنیادین جامعه ایران مطرح گردید، مارکسیسم بود. مارکسیسم با مدعیان تفوریک خود، ادعایی جهانی داشته و رسالتی تاریخی برای خود قائل بود. این گفتمان از شهریور ۱۳۲۰ به بعد در حالیکه حمایت ابرقدرت شوروی را پشت سر خود داشت و به علت ضعف اقتدار سیاسی ایران، مانعی پیش روی خود نمی‌دید، بطور گسترده‌ای در صحنه سیاسی - فرهنگی کشور مطرح گردید. مارکسیسم مکتبی ماتریالیسم بوده که جهان‌شناسی را بر پایه ماتریالیسم و دیالکتیک قرار داده، تحولات جوامع انسانی را بر پایه ماتریالیسم تاریخی تبیین کرده و با نگاه مادی و اقتصادی به انسان، سوسیالیسم و کمونیسم را پاسخ نهایی برای اداره‌ی کشور و پیشرفت آن می‌دانست (نقوی، ۱۳۸۴: ۴). رهبران جریان سوسیالیسم این دوره حیدر عمواغلی و جعفر پیشه‌وری در حزب کمونیست بر اساس مبانی فکری و فلسفی الحادی و بی‌خدایی بود.

گفتمان دیگر درون‌زا مشهور به جریان امیر کبیر بود که کاملاً دغدغه اسلام و پیشرفت و تعالی کشور را با اصلاحات درونی مطرح نمود. این جریان از متن فرهنگ کهن ایران قبل و بعد از اسلام برخاسته است. لذا شعار سال ۱۳۲۹ می‌شود عدالتخانه، شعار و مفهومی دیر آشنا و همه کس فهم و متناسب با طبیعت عدالتخواهانه ملت ایران، این جریان توسط سفارتخانه‌های غربی از بین می‌رود (ابوالحسنی، ۱۳۹۰: ۲).

گفتمان دیگری هم در درون مطرح بود که بدون دخالت اسلام با دوز بیشتر ناسیونالیسم ایرانی طرح می‌شد مدافعین این جریان کسروی و... بودند. او می‌گفت که روشنفکران موسوم به ما هم به یک نحوی در حاشیه همین افکار قرار دارند در حالیکه این طور نیست، اصلاح طلبی ویژه غرب نیست. حتی اصلاح طلبی که در تاریخ ایران وجود دارد قبل از اینها بود قبل از اینکه نطفه میرزا ملکم خان بسته شود.

کسروی و مدرنیته اروپا

کسروی به دنبال فایده بردن از دین بوده و دین در نگاه او شناختن معنی جهان و زندگانی و زیستن به آیین خرد است و به دلیل سودی که می‌تواند برای بهتر کردن وضعیت بشری فراهم آورد، اهمیت دارد (کسروی، ۱۳۲۳: ۱۹-۲۰). علاوه بر این، کسروی، براساس همین نگرش غرب‌مدار، شرایط اسلام را دائم با مسیحیت مورد قیاس قرار می‌دهد و معتقد است متفکران و روحانیون در اسلام نیز باید همان راه کشیشان مسیحی را بروند. «در اروپا دویست سال است دین - دین مسیح - در برابر دانش‌ها سپر انداخته و زبون گردیده که انبوه مردمان از آن رو گردانیده‌اند» (کسروی، ۱۳۳۶: ۱۸) بنابراین تحت تأثیر این نگرش غربی و متأثر از شرایط مسیحیت و کشیشان

در مغرب زمین، کسروی معتقد است علمای اسلامی باید صرفاً به امور عبادی بپردازند و از دخالت در امور سیاسی و اجتماعی اکیداً خودداری کنند. وی همواره به دنبال آن بود که دین ابداعی خویش را با مقیاس‌های مترقیانه‌ی غرب تنظیم و با آیین خرد هم ساز گردانند. وی در کتاب پیرامون خرد به ستایش عقل و منطق پرداخته و معتقد است باید نیروی خرد را شناخت. کسروی معتقد است مشکلاتی که در اروپا وجود دارد به دو علت است، یکی بی‌دینی؛ یعنی اینکه اروپا مدعی است، قانون می‌تواند جای دین را پر کند (کسروی، ۱۳۳۳: ۱۴-۱۶). و دلیل دیگر ماشین است که توانسته بین مردم فاصله ایجاد کرده و باعث تشکیل دسته‌بندی‌ها، حزب‌سازی‌ها در اروپا شود (همان، ۲۲).

ایشان معتقد است ایرانیان پنج رشته را از اروپاییان فراگرفتند که عبارت است از: ۱. حکومت مشروطه و زندگانی از روی قانون ۲. دانش‌های نوین از جغرافیا و تاریخ تا فیزیک و شیمی و ریاضیات ۳. به کار انداختن ماشین‌های بافندگی و ریسندگی و کشاورزی ۴. شور اروپایی‌گری و لاف تمدن و هیاهوی پیشرفت و حزب‌سازی و رمان‌نویسی و غیره ۵. فلسفه مادی و بدآموزی‌های ما. ایشان سه رشته نخست را نیک و سودمند و دو رشته آخر را بد و زیان‌مند، دانستند (کسروی، ۱۳۵۸: ۳۴).

دیدگاه کسروی

پندار کسروی، نوعی سوسیالیسم تخیلی و دمساز شدن با شرایط اجتماعی بود که می‌خواست خود را با اصلاحات رضاخان و کوشش وی در پیدایش طبقه جدید همراه کند. تعبیر وی از این اصلاحات و نظام سلطه جدید ایرانی «یکدست تواناست» را مطرح می‌کند (کسروی، ۱۳۸۴: ۸۲۷).

کسروی با شیوه باستان‌گرایی و حد افراط آن (شونیستی) و احیا ارزشهای منفی آن که به صورت علاقه مفرط به فارسی‌نویسی و تکیه بر ادبیات قبل از اسلام، بویژه در بخش انتهای پادشاهی رضاخان، که موعود انتشار تاریخ هیجده ساله کتب تاریخی وی، کاملاً نمود داشته و خود او از مبلغانش گشته است.

موضع‌گیری‌های کسروی در باب روحانیت ما نیک می‌دانیم که این گروه که در آغاز جوانی از خانه و خاندان خود دور افتاده و هر یک بیست سی سال در نجف و یا در کربلا با سختی‌ها بسر می‌بردند (همان، ۴۹۸). دخیل در حوادث مشروطه ابراز می‌دارد، مختلف و متفاوت است. یک‌جا از فداکاریها و جانفشانی‌های آنها تقدیر و ستایش می‌کند و اساساً علت موجه «جنبش مشروطه را در ایران آقایان طباطبایی و بهبهانی و دیگران» (همان، ۴) می‌داند و در مورد نمایندگان مختلف این قشر سخنیهای گوناگون بیان می‌دارد و نقش علمای سه گانه نجف (آخوند خراسانی، مازندرانی و تهرانی) را تعیین‌کننده می‌داند. او ضمن نگرانی از شهادت بهبهانی بوسیله تندورها، مبارزات و تلاشهای وی را می‌ستاید (همان، ۴). کسروی شدیداً با روسیان و انگلیسیان و دخالت‌های ایشان در حوادث مشروطه و بعد از آن مخالفت می‌کند و آن را در موارد گوناگون، خصوصاً در فرصتی که بر اثر ظهور قدرت امپریالیستی جدید (آلمان) که آنها را در اروپا سرگرم کرده و معاهده ۱۹۰۷ را در مورد ایران تنظیم کرده اند تقبیح می‌کند و از نوعی تفکر استقلال طلبانه ایرانی دم می‌زند که ضد بیگانه و

اغلب می‌دانند اولین نارنجک «تسلیم» به تمدن فرنگی را در چهل سال قبل بی‌پروا انداختم که با مقتضیات و اوضاع آن زمان شاید تندروی شمرده می‌شد. و به جای تعبیر «اخذ تمدن غربی» پوست‌کنده فرنگی مآب شدن مطلق ظاهری و باطنی و جسمانی و روحانی را واجب شمردم و چون عقیده ام قدری افراطی دانسته شد، در تاریخ زندگی من مانده، اگر تفسیر و تصحیحی لازم داشته باشد البته بهتر است که خودم... به آن بپردازم. (تقی زاده، ۱۳۷۹: ۲۸)

جریان‌های فکری مشروطه:

دو جریان عمده فکری در چالش مدرنیته با جنبش مشروطه قابل احصاء بوده است. هر یک از این دو جریان به زیر شاخه‌های جزئی هم قابل تقسیم بندی است:

- جریان غرب‌گرا، نگاهش به خارج است و دنبال مدل‌های اروپایی است.
- جریان اسلام‌گرا، اینها یک تقابل جدی با هم دارند.
- جریان اسلام‌گرا هم به تعبیری به دو دسته تقسیم می‌شود:
- جریان مشروعه‌خواه به رهبری شیخ فضل‌الله نوری
- جریان مشروطه‌خواه متشروع و به رهبری مرحوم آخوند خراسانی و دوستانش

حسین بشیریه معتقد است در مقابل تحولات فرهنگی ناشی از پدیده مدرنیته، چهار نوع موضع‌گیری در ایران دیده می‌شود (بشیریه، ۱۳۷۶: ۴۴۳-۴۴۲): دسته اول، محور اندیشه و ایده‌های غربی قرار داده، سپس کوشیدند عقاید اسلامی را با آن تطبیق دهند؛ دسته دوم، غرب‌زدگان افراطی بودند که اعتقاد داشتند باید اسلام و فرهنگ شرق را به دور انداخت و نظام ارزشی و فرهنگ غرب را به طور کامل پذیرفت؛ دسته سوم که پرچمداران رنسانس معاصر اسلامی بودند، قرآن و اسلام راستین - اسلام زوده شده از همه پیرایه‌ها را به عنوان اصل و نیز جنبه‌های مثبت تمدن غرب را، آن‌طور که با روح اسلام تضاد نداشته باشد، پذیرفتند؛ و گروه چهارم، برخی نیروهای سنتی بودند که پیشرفت‌های مدنی غرب را به طور کامل رد می‌کردند، در هر صورت، غرب‌گرایی^۱ (جریان خاص فرهنگی که در نتیجه آن، جامعه یا بخشی از آن، فرهنگ سنتی را کنار می‌نهد)، بخشی از تأثیر موج اول تجدد است^۲. این تأثیر در حد افراطی خود به غرب‌زدگی انجامیده است که در آن، اقتباس، نه آگاهانه و از روی تشخیص، بلکه لجام‌گسیخته و کورکورانه و در همه زمینه‌ها مورد توجه بوده و علاقه به حفظ موجودیت فرهنگ خویش در آن معنایی ندارد. میرزا ملکم خان، فتحعلی‌آخوندزاده و میرزا آقاخان کرمانی از جمله چهره‌های این طرز تلقی به شمار می‌رفتند.

میریچی نیز با مبنا قرار دادن مواجهه پیش‌گفته، چهار جریان را بر می‌شمارد:

بخشید و این فردیت محور اقتصادی تجاری و سرمایه‌داری جدید، مذهب پروتستان و اندیشه سیاسی عصر جدید به شمار می‌رفت؛ اما در نتیجه بروز تضادهای عمده میان فردیت تجدد لیبرالی و پراکسیس اجتماعی، تحقق پروژه تجدد اولیه ناممکن شد.

بیگانه‌پرستی است و ظاهراً بر مردم و حمایت‌های آنها اتکا دارد. او در این میان لبه تیز قلم خود را متوجه سید حسن تقی‌زاده می‌کند و از وی بعنوان «پاس‌دارنده سفارشات روس و انگلیس» که طرفدار روشهای پارلماناریستی و سیاسی برای وجیه‌المله شدن است، یاد می‌کند و در موارد متعدد از عملکرد به ظاهر انقلابی وی (خصوصاً در باره آذربایجان و تندروها) انتقاد سخت می‌نماید (همان، ۱۳۰، ۱۲۷، ۷۶، ۳۰).

کسروی گرچه خود را از مشروطه طلبان منورالفکر می‌داند، ولی نسبت به سایر روشنفکران این چنین، یک دل‌نیست (کسروی، ۱۳۸۴: ۲۲۶) و بویژه در مورد آنهایی که بعد از بمباران مجلس از ایران فرار را برقرار ترجیح دادند، زبان به انتقاد می‌گشاید؛ یکدسته که به اروپا شتافته و این یکسال را در خیابانهای قشنگ و پاکیزه آنجا خوش می‌چریدند و هرگز یادی از گرفتاریهای تبریز و سختی کار آرایخواهان نمی‌کردند، این زمان آنان نیز تلاش افتاده می‌کوشیدند هر چه زودتر خود را به ایران رسانند و تا دیر نشده، جا بر سرخوان یغما گیرند (همان، ۲۱). و اینان «تخم اروپائیگری می‌افشانند» منظور کسروی تقی‌زاده بود.

کسروی ضمن جانبداری از آزادگانی همچون میرزا کوچک خان و شیخ محمد خیابانی و جانبداریهای آنان در راه احیاء عظمت انقلاب و ایران در مجموع از عملکرد آنها راضی نیست و به آنها انتقاد دارد. به نظر او حفظ تمامیت ارضی ایران و تمرکز قدرت در مرکز، واجب‌تر از سایر نظرات است (همان، ۷).

کسروی و تقی‌زاده هر دو به سکولاریسم معتقد بودند دلیل پیشرفت غرب را جدایی دین از سیاست می‌دانستند. هر دو به عقل و خرد تاکید داشتند. کسروی به نوعی دین‌ستیز بود. تقی‌زاده دنبال حفظ وضع موجود و اقتباس و مقایسه با غرب و انتخاب بهتر بود. البته کسروی چیزی از تقی‌زاده کم نداشته الا سیاست‌گری و بازیگری سیاسی، این دو از جهات علم و اطلاع و تحصیلات و سایر خصوصیات فردی و اجتماعی نیز شبیه هم بوده اند. کسروی در مواجهه با مسائل تند عمل می‌کرد ولی تقی‌زاده منعطف تر و سیاسی کار بود. تقی‌زاده خودش بیان می‌کند «اولین بمب تقلید از غرب را در ایران منفجر کرد». و در نهایت به این آموزه‌ها نیز عمل نمود. البته خود تقی‌زاده نظرات قبلی خود را در مورد تقلید محض تعدیل کرده می‌گوید منظورش بهره‌مندی از اصول و مبانی فکری دول غرب از جمله دموکراسی، آزادی و قانونمندی است آن‌هم نه تقلیدی بلکه همراه با آگاهی و بینش سیاسی همچنین منظور وی، تقلید از ظواهر و دستاوردهای تمدنی غرب را نبود. او متأثر از افکار میرزا ملکم خان بوده ولی مبانی دینی خویش را هیچ وقت فراموش نکرده، در عین حال که از نظر دینی انسان مقیدی به شمار می‌رفت ولی معتقد بود که جایگاه مذهب و دین نباید به دلیل وارد شدن در حوزه‌ی سیاست خدشه دار شود. تقی‌زاده اظهار می‌دارد اینجانب در تحریض و تشویق به اخذ تمدن مغربی در ایران پیشقدم بودم و چنانکه

3. westernization

۲. بشیریه موج اول مدرنیته را تجدد لیبرال می‌نامد. این موج که از رنسانس، اومانیسم، پروتستانیسیم و انقلاب فرانسه مایه گرفته بود، بر مفهوم فرد و فردیت، استقلال فردی و هویت فردی استوار بود. اندیشه تجدد در آن زمان از انسان، فرد ساخت و هویتی فردی به انسان

آتی را بر نمی گیرد و به نظر می رسد اجزایی از آن در یکدیگر ترکیب و برخی از هم جدا شده باشند. همچنین وجه سنت گرایی بیشتر در نسبت با دین یا دربار معنا شده است.

تجدد، دین را از مرکزیت جریان شناسی خارج کرد؛ اما این امر سبب نشد دین به کلی محوریت خود را از دست دهد؛ از این رابطه دین و مدنیت از جمله اصلی ترین محورهای جریان شناسی معاصر به شمار می رود در اینجا دست کم دو رویکرد قابل توجه را می توان ملاحظه کرد: رویکردی که در یک چارچوب کلی داعیه داران رابطه دین - تجدد، مخالفان و ساکنان به این مقوله را بررسی می کند و رویکرد دوم که صرفاً بر گروه بندی های حاصل از رابطه دین - تجدد در میان دینداران متمرکز می شود.

ظهور تجددگرایی اسلامی به طور مشخص به حوادث پس از شهریور ۱۳۲۰ باز می گردد.

تقسیم تاریخ روشنفکری در ایران به سه دوره عصر مشروطه (رویارویی ایران و غرب)، عصر تجربه تجددخواهی سکولار و عصر رمانتیک ضد مدرن (بازگشت به سنت و اسلام) است. این تقسیم بندی تا دوره پیش از انقلاب را در بر می گیرد و در باره ادامه آن، ساکت است (آشتیانی، ۱۳۶۷، به نقل از: حجابیان، ۱۳۷۶: ۳۳-۳۷).

بطور کلی مشروطه را به اعتباری می توان به دو بازه زمانی تقسیم بندی کرد: اولی از امضای فرمان مشروطه در ۱۳۲۴ ق (۱۲۸۵ ش) تا به توپ بسته شدن مجلس و دومی تا دوره استبداد رضاخانی.

در دوره اول چهار جریان استبداد و سکولارهای منوالفکر و انجمن های سری و فرماسونری، علمای نجف و علمای مشروعه خواه در صحنه حضور دارند. و در دومی با منتفی شدن جریان علمای مشروطه طلب خواه به واسطه شهادت شیخ فضل الله نوری تنها دو جریان علمای نجف و روشنفکران سکولار در صحنه باقی می مانند.

جریان روشنفکری

جریان روشنفکری به نوعی غرب گرا می کوشید اختلاف نظرهای جزئی و قابل حل و غیر بنیادی را با جریان اسلام گرا به تضاد کشانده تا بهره خود را ببرد. در یک مقطع، جریان مشروطه خواه متشعب به خاطر این که خوب نمی تواند وضع فعلی و آینده را رصد کند، تا حدودی آب به آسیاب غرب گراها می ریزد، ولی با شهادت شیخ فضل الله نوری آنها هم بیدار می شوند و آخوندها هم علیه تقی زاده و امثال او شمشیر را از رو می بندد و راه را ادامه می دهند.

برنامه های روشنفکران گرچه در ظاهر دارای طرح و برنامه بودند ولی عمده‌تاً برگرفته و اقتباسی از الگوهای سیاسی و حکومتی غربی بود. به عبارت دیگر، روشنفکران و مشروطه طلبان غربگرا در آن برهه، نقش مترجم را در انتقال نظرات، شیوه ها و الگوهای سیاسی به داخل کشور بازی می کردند؛ حال آنکه عالمان مشروطه خواه و نیز مشروطه مشروعه، بر اساس آموزه های دینی و همچنین، تکلیف و مسئولیتی که بر دوش خود احساس می کردند، به هیچ رو درصدد الگوبرداری صرف از غرب نبودند (نجفی، ۱۳۷۹: ۹۲-۹۴).

۱- روشنفکران غرب گرا که مبادی و غایات آن، محصول برخورد جامعه سنتی و عقب مانده ایران با مدنیت مغرب زمین بود و ابوالحسن شیرازی، طالبوف، آخوندزاده، میرزا آقا کرمانی و ملکم خان شاخص ترین آنها بودند.

۲- روشنفکران چپ گرا که در آن دوره روی آوردن به افکار چپ گرایی و سوسیالیسم بدون شک بر اساس نظریه مارکس نبود، بلکه بیشتر علیه بی عدالتی و ظلمی بود که حاکمان محلی و دولتی می دیدند و حزب توده نماد آن به شمار می رود.

۳- روشنفکران ملی گرا به عنوان ایده ای که در جهان سیاست رخ نمایانده، درصدد رد کردن اقتدار سیاسی ناشی از وراثت، حقوق الهی و قوانین طبیعی و به کرسی نشاندن دیدگاه، ملت و مردم است؛ ویژگی هایی که ناسیونالیسم ایران را از ناسیونالیسم غربی متمایز می کند، این است که در غرب ناسیونالیسم به جنگ کور با دیانت نپرداخت، هر چند تبانی ذاتی با دیانت اصیل دارد؛ بلکه افرادی چون لوتر و کالون با تفسیر اومانیستی، مسیحیت سنتی را اجزای هویت قومی تلقی کردند؛ اما روشنفکران ملی گرا در ایران اصل را بر نفی و طرد کل آداب و عادات اسلامی و توسل به آداب و عادت قومی پیش از اسلام قرار داده بودند و ستاینده آیین زرتشت شدند و میزا آقا خان کرمانی، سید ضیاء طباطبایی و... در آن جای دارند.

۴- روشنفکران دینی با رد نگرش روشنفکران غیر دینی و با قبول پیش فرض عدم تعارض اساسی بین سنت و مدرنیته به تحول و پالایش سنت های روی آوردند و شعارهای بازگشت به خویشتن، رنسانس و پروتستانیزم اسلامی سر دادند (مریجی، ۱۳۸۶: ۳۷).

در یک تقسیم بندی دیگر چهار نگرش نسبت به غرب در ایران احصاء شده است؛ سنت گرایی و غرب ستیزی (انسان محوری به جای خدامحوری)؛ نوسازی خواهی و غرب زدگی (مدرنیزاسیون همه جانبه بدون پشتوانه نظری)؛ نوگرایی و غرب گرایی (تایید مدرنیته با تاکید بر خردگرایی و عقل باوری)؛ نواندیشی بدون نوگرایی و غرب پژوهشی (توامان غرب و نقادی آن) (علوی تبار، ۱۳۷۶: ۳۲-۳۳).

تقابل نیروهای فکری در فضای عمومی ایران از زمان جنگ های ایران و روس تا به امروز، مشابهت های بسیاری با صحنه جنگ دارد. نقطه ثقل این درگیری همواره درجات متفاوت برداشت یا فهم از سنت است. در جدال سنت و تجدد پاره ای بر این باورند که سه دسته کلی را می توان شناسایی کرد:

۱- متجددین (نوگرایان، سوسیال دمکرات ها، با دو گرایش کانتی و مارکسی و کمونیسم لنیست ها)؛ منظور از این جریان، جریان روشنفکری است با آشنایی با مظاهر تجدد به دنبال مدرن کردن جامعه ایرانی بر آمد.

۲- سنت گرایان (محافظه کاران در باری، شریعت مداران و عدالت محوران)؛ با محور اصلی در اینجا نپذیرفتن مدرنیته است.

۳- نوگرایان دینی (تداوم ایده های سیدجمال الدین اسدآبادی)؛ این جریان بیش از آنکه واجد هویتی مستقل باشد، در برابر دو جریان پیش گفته ظهور و بروز پیدا کرده بود (رهبری، ۱۳۸۸: ۱۵۶).

این تقسیم بندی البته از آنجا که سر آغاز مسئله سنت - تجدد را عصر ظهور مشروطه می داند، صرفاً بر این دوره متمرکز است و دوره های

روشنفکران از زمان نهضت مشروطه حضور جدی خود را در عرصه‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جامعه‌ی ایرانی شروع کردند. جایگاه روشنفکران و علما در نهضت مشروطه از جهات مختلف از جمله نقش‌شان در پیروزی جنبش، خاستگاه فکری و اجتماعی و اهداف آنها قابل توجه و بررسی است، به ویژه آن که بعد از پیروزی نهضت مشروطه، هر گروه سعی داشت نهضت را در جهت مقاصد خود به عنوان ابزار و اعمال قدرت و کنار زدن رقیب به کار گیرند. در این میان؛ روشنفکری را بیشتر می‌توان شأن اجتماعی دانست تا طبقه‌ی اجتماعی؛ چرا که افراد و اشخاص مختلفی از طبقات مختلف اجتماعی در این گروه جای گرفته و تلاش کردند تا خود را به معیارها و شاخص‌های روشنفکری نزدیک کنند که میان‌شان درباری، بازرگان، شاهزاده، محصل از فرنگ برگشته و حتی روحانی نیز حضور داشتند. روحانیونی بوده‌اند که در ابتدای نهضت مشروطه با تغییر لباس خود را سلک روحانیت به گروه روشنفکری در جامعه پیوستند. سید حسن تقی زاده و احمد کسروی از جمله این روحانیون بودند.

جریان‌ات در مشروطه به جان هم افتادن همدیگر خنثی کرده موجب عقب ماندگی کشور می‌شود. زیبا کلام در کتاب سنت و مدرنیته معتقد است: «حرکت‌های اصلاح طلبانه قبلی (عباس میرزا و امیرکبیر...) در نتیجه تعارض نیروهای مخالف داخلی نتوانستند موفق شوند» (زیبا کلام، ۱۳۹۲: ۱۵)

مشروطه با همه پیش فرض‌ها، پیش زمینه‌ها و شرایط و عوامل آن در بستر خود محل پرورش چالش‌های فکری اجتماعی در زمینه‌های گوناگون بود. جریان‌های فکری روشنفکری و الگوهای اندیشه‌ای را می‌توانیم در سه گونه آرایش داد:

الف) روشنفکران نسل اول:

روشنفکران نسل اول یا «روشنفکران سیاح» که آغازگران جریان نواندیشی در ایران بودند و بیشتر در جهت تمایز بخشی ایران از غرب با مقایسه میزان عقب ماندگی ایران هستند. این نسل روشنفکری سعی داشت در ایران فضای اصلاحات را مهیا سازد. روشنفکران نسل اول مشتمل بر مجموعه افرادی بود که بسیار همچون شاهان قاجار را نیز در بر می‌گرفت. تمام مخالفان و موافقان رابطه با غرب؛ سازندگان نسل اول روشنفکری در ایران هستند. این گروه بدون بنیان‌های معرفتی دنیای جدید، وارد حوزه روشنفکری شدند و از این رو به لحاظ علمی هویتی مبهم و نامعین دارند. بیشتر افراد این گروه روشنفکران با حکومت در ارتباط بودند و مسائل اصلی مورد نظرشان مورد علاقه حکومت نوسازی حکومتی و تا حدودی نظامی مورد علاقه شاهان قاجار، مورد تایید این روشنفکران نیز قرار می‌گرفت. این گروه از روشنفکران، بدون آگاهی از مبانی مدرنیته و ساختارهای جامعه ایران به مقایسه شرایط ایران با غرب در حال پیشرفت پرداختند. به لحاظ اینکه بخشی از این افراد منتقد دولت قاجاریه بودند، مشکلات اصلی را دربار می‌دانستند. به عبارت دیگر، عقب ماندگی ایران را به نام عقب ماندگی درباری تعبیر کرده و بر جریان روشنفکری ایران اثر گذار شدند.

ب) روشنفکران نسل دوم

روشنفکران غیر رسمی را بیشتر در میان سیاستمداران دولتی جستجو کرد. این افراد بیشتر عناصر طبقه حاکم بودند که امکان ورود به غرب و آشنایی با ایده‌های غربی را به اشکال گوناگون پیدا کرده بودند. در این نسل دو گروه راستگرا و چپ‌گرا دیده می‌شود. گروه راستگرا بیشتر در پی حفظ پایه‌های نظام سلطنتی بودند و با حرکات ارتجاعی و واپسگرایانه به گذشته توجه داشتند. به عبارتی به مدرنیته نگاهی بدبینانه داشتند. گروه چپ‌گرا با داشتن پایگاهی اشرافی و درباری و امکان مسافرت به غرب درصدد نوسازی ایران بودند.

در میان روشنفکران رسمی نیز، می‌توان از افراد برجسته‌ای یاد کرد که سعی در ایجاد سازگاری مابین گروه اول و دوم دارند. زیرا آنها با وجود اینکه در درون حاکمیت باقی مانده‌اند ولی به حاکمیت با دیدی انتقادی نگاه و به اصلاحگری اقدام می‌کردند. نمونه اصلی این افراد قائم مقام فراهانی، میزا تقی خان امیر کبیر و عباس میزا هستند.

در کنار جریان مدرنیته غربی و اصلاحگری سنتی حکومتی، با جریان دیگری روبرو هستیم که آن را جریان احیاگر دینی نامیده‌اند. منبع اصلی این جریان دین و مفهوم مرکزی آن رویکرد اسلامی در مورد مدرنیته است. آنها تا جایی که می‌توانستند به تجدید حیات فکر دینی می‌پرداختند و اسلام را به گونه‌ای تفسیر و تاویل می‌کردند که با عقل و دانش و تجارب بشر جدید تقارن پیدا کند. اینان درصدد بودند دین را طوری پیراسته کنند که توان پاسخگویی به مسائل جدید و نیازهای نو داشته باشد. در این جریان متفکران متعددی مطرح‌اند که معروف‌ترین‌شان سید جمال الدین اسدآبادی و عبدالرحمان بن احمد الکواکبی ملقب به «سید الفراتی» هستند.

ج) روشنفکران نسل سوم

نسل سوم روشنفکران در ایران پس از انقلاب مشروطه شکل گرفت. زمانی که جامعه با بحران‌های سیاسی و اجتماعی مواجه بود. روشنفکران و سیاسیون مدافع مدرنیسم در ایران دوره مشروطه، در تقابل دولتمردان محافظه کار و مدافعان نظام سنتی فتوادی قرار داشتند. در این دوره با ورود افراد جدیدی در حوزه روشنفکری روبرو می‌شود که اصلی‌ترین آنها عبارتند از: تقی زاده و بهار در حوزه سیاست، جمال زاده در حوزه ادبیات و کسروی در حوزه تاریخ و فرهنگ و...

شکل‌گیری روشنفکری در این دوره منابع متعددی دارد که بقای استبداد، نوسازی رضاخانی، حکومت سیاسی ایران، وجود مارکسیسم و عکس‌العمل منفرد روحانیون در مقابل جریان نوسازی برخی از این عوامل هستند.

حرکت روشنفکران نسل اول بیشتر متوجه عام‌گرایی سیاسی می‌باشند. نسل اولی‌ها به اموری که در غرب وجود داشت و در مقایسه با وضعیت ایران آن زمان به عنوان امور عجایب و غرایب تلقی می‌شد، توجه داشتند در حالیکه نسل دومی‌ها، مسایل اصلی مطرح و مرتبط با حکومت و دربار سلاطین را محور قرار دادند. در مقایسه با روشنفکران نسل اول، این نسل بیشتر به مسایل مرتبط با دربار و حکومت توجه می‌کرد.

سطحی‌نگری و سیاست‌زدگی روشنفکران این دوران آفت اصلی نظام فکری و اجتماعی شد. زیرا به صورت عمقی و ریشه‌ای مشکلات ساختار

بهرحال علما و روحانیون ، همزمان می بایست سه مسئله «اسلام» ، «حکومت استبدادی موجود» و «مشروطیت» را مورد توجه و دقت قرار می دادند و پس از یافتن نقطه تعادل میان آنها «حد مقدور» ، برای تحقق و سپس محافظت از آن تلاش می کردند . این ، در حالی بود که روشنفکران غربگرا یا حتی روحانیان و اشخاص مسلمانی تعبد یا توجه لازم را به حفظ و رعایت موازین اسلامی نداشتند ، صرفاً با چشم دوختن به مشروطیت از نوع غربی آن ، کار بسیار سهل و ساده ای در پیش رو داشتند . بنابراین « مشروطیت » اگر چه اشتراکی لفظی میان منورالفکران و علما به حساب می آمد ، اما آن زمینه اشتراک معنایی کامل میان این دو طیف از مشروطه خواهان وجود نداشت .

در حقیقت عالمان مشروطه طلب ، اساساً دنبال مشروطیتی با ماهیت و محتوای غربی نبودند . روحانیت در جایگاه قشری که در کلیت خود مدافع توده های مردم در مقابل حکومت های استبدادی و حاکمان ظالم بوده است . در جریان نهضت مشروطه ، بخوبی از آنچه در پی کسب و استقرارش بود ، آگاهی داشت و اتفاقاً همین آگاهی و هوشیاری ، باعث می شد تا نیروهای غربگرا و بی تعهد به اسلام ، برای پیشبرد مقاصد خود ، راه ها و شیوه های اصولی و منطقی را کنار بگذارند و دست به کار ترفند و روش های غیر متعارف شوند و از طریق فضا سازی ها و اعمال فشارهای تبلیغاتی و روانی ، سعی در عقب نشاندن علما از مواضع اصولی خود داشته باشند . با بهره گیری از روش های غیر اخلاقی و حاکم ساختن جو ارباب و شانناژ و ترور باعث شد استبدادی جدیدی بوجود آید و مانع بزرگی برای پیشرفت مشروطیت مبتنی بر فرهنگ دینی و ملی و مقتضیات کشور ، جلوه گر شد و دوران بی ثباتی سیاسی ، درگیری ، ناامنی و رکورد شدید اقتصادی را بر ایران حاکم ساخت . درگیری بین غرب گرایان و اسلام گرایان و برانگیختن احساسات مردم با شعارهای غربی و اتهام زنی در جراید و... باعث گم شدن آزادیخواهی شد . و زمینه را برای ظهور استبداد داخلی و استعمار خارجی در کالبد یک نفر بنام رضا شاه پدید آورد : نکته جالب اینکه برخی افراد آزادیخواه غربگرا مانند سید حسن تقی زاده به صورت عاملان چنین دستگاه حکومتی در آمده و خلاف رویه خود بر اساس آزادیخواهی عمل می کند . تقی زاده متهم در دو قتل سیاسی بوده یکی قتل امین السلطان و دیگری بهبهانی ، ولی از هر دو میرا بی گناه می شود . او نماینده مجلس با حیدر عموآغلی و اجتماعيون عاميون در ایران و قفقاز ارتباط نزدیکی داشته و از تصمیم ها و دیدگاه و اقدامات آنها نمی توانست بی خبر باشد (آجودانی ، ۱۳۸۲: ۱۰۴-۱۰۵) .

مسلماً علما و روحانیون از هر دو طیف «مشروطه خواه» و «مشروطه مشروعه» نقصان وضعف های وجود داشته است . مهمترین اشکال و ایراد آنها نبود وحدت نظر و رویه مناسب در میانشان بوده در برهه ای از زمان حتی رودروی هم قرار می گیرند . اشکال دیگر ، بی توجهی علما به دست های اختلاف افکنانه پنهانی بوده که با مدیریت و هدایت نیروهای غربگرا صورت می گرفت (نجفی ، ۱۳۷۹: ۹۲-۹۴) .

همه این موارد باعث شد تا شیخ فضل الله نوری به ناچار در کنار حکومت محمد علی شاه قرار گیرد و سپس به دست عده ای مغرض و ضد دین سر به دار گردد . سید عبدالله بهبهانی هدف ترور قرار گیرد و جان خود را بر سر

اجتماعی ایران را نمی توانستند حل کنند . دیدن یک پل ، راه آهن و تلگراف خانه در غرب آنها را به تاسیس و راه اندازی عناصر عینی جامعه مدرن در ایران موظف می ساخت . عباس میرزا ، قائم مقام فراهانی ، امیر کبیر ، سیدجمال ، طالبوف و آخوند زاده همه در داشتن این ویژگی مشترک اند . بازرگانان ، روحانیون و تحصیل کردگان در فرهنگ همه از روشنفکران نسل دومی اند که در تحولات فکری جامعه موثر بودند . آنان آغازگران تناقض گویی در نواندیشی ایرانی هستند . نسل دوم بیشتر بر مفاهیمی چون فقدان اموری مانند قانون ، آزادی ، اتحاد اسلام و محدودیت اختیارات به عنوان مشکلات و موانع نوسازی در ایران تاکید کرده و راه حل را در رفع موانع دانستند . تشکیل مجلس ، تفکیک قوا گسترش آموزش و اصلاح دربار و حکومت پیشنهادهای روشنفکران نسل دوم است . منابعی که روشنفکران نسل دوم به عنوان الگو از آنها استفاده کرده اند ، جریان روشنفکری انقلاب فرانسه ، نوسازی اقتصادی و صنعتی ادبیات و گفتگوی سیاسی اروپا و روسیه بوده است .

در این میان ملکم خان و سیدجمال بیشتر از اندیشه نوسازی اروپایی تاثیر پذیرفته (به دلیل اقامت در اروپا-فرانسه) و رسول زاده و طالبوف بیشتر از اندیشه نوسازی روسیه متاثر بودند .

جریان چپ گرایی که سکولاریسم و جدایی قدرت از مذهب را تبلیغ می کردند . این گروه تلاش داشت تمام قوانینی که برنامه هایی که حزب سوسیال دمکرات و حزب کمونیست باکو (روسیه) مطرح می کرده را در قانون اساسی بگنجانند تا به جدایی مذهب از سیاست برسند . البته این گروه خیلی از خواسته هایشان را کاملاً پنهان می کردند .

کسروی متوجه این موضوع شده بود در لابلای کتاب هایش مطالبی نوشته بود . کسروی نوشته فعالیت های سوسیال دمکرات ها لزوماً به دلیل دلسوزی برای ایران نیست ، بلکه آمده اند تا کشور ما را علیه روس ها بشورانند . این به نفع انقلابیون روسیه بود که در ایران نیز شورش شود و سلطه تزار در کشور ما نیز با مخالفت و مبارزه همراه شود . از طرف دیگر اصلاً یکی از اهداف مشروطه مبارزه با امپریالیسم خارجی و بیرون راندن روس و انگلیس از کشور بود .

کسروی و تقی زاده در جرگه روشنفکران ملی گرا بودند . از سال ۱۳۲۰ ملی گرایی یا ناسیونالیسم به مفهوم آزادی و دمکراسی از دوره سلطنت رضا شاه رشد و با کودتای ۲۸ مرداد افول کرد ، باستان گرایی (بازگشت به قبل از اسلام) شاه محوری ، سکولاریسم و الگو گرفتن از غرب اساس تفکر اینها بود .

جریان اسلام گرا

البته در میان علما اختلافات و مصلحت اندیشی های هم در میان بود ولی اسلام به عنوان ملاک و معیار اصلی مطرح بود و هر عامل و مسئله دیگری را با این محک ، ارزیابی و سنجش می کردند . در واقع آن گونه اختلافات ، ناشی از تفاوت معیار در نزد آن ها نبود ، بلکه به نوع تفسیر و تحلیل هر یک از آن ها از مشروطه و نیز ، چگونگی مصلحت اندیشی در باب مقتضیات روز باز می گشت .

از تحولات و پدیده‌های سیاسی دیگر اعتمادی نخواهد داشت، از این رو می‌بینیم روحانیت بعد از مشروطیت نوعی انزوا و سکوت اختیار می‌کند. در جریان آمدن و پیدایش رضا شاه سکوت کرده و مدرس در مخالفت با رضا شاه تنها شده حتی به تعداد انگشتان دست با وی همراه پیدا نمی‌شود. این همان فضای بی‌اعتمادی است که نسبت به پدیده‌های سیاسی در دوران مشروطیت بر روحانیت حاکم شد بر همین اساس اعتماد و اعتقادی به احزاب، گروه‌ها و جریان‌های سیاسی نداشتند.

بنابر این انکار و نفی بخشی از تحولات سیاسی، احزاب و گروه‌های سیاسی در نگاه روحانیت نهفته است. روحانیت یک شاکله و اصولی دارد، اگر احزاب، گروه‌ها و جریان‌های سیاسی به مذهب، دیانت، فعالیت‌های دینی و باورهای دینی به خصوص باورهای هویتی شیعی اعتقاد داشته باشند روحانیت آنها را تایید و حمایت می‌کند. اما بر عکس هر چه نسبت به دیانت، اسلام، اصول فکری تشیع و مولفه‌های هویتی شیعی دورتر شوند موضع گیری روحانیت با آنها مشخص و صریح خواهد بود.

نقش علمای دینی در چگونگی پیشبرد روند مشروطه آنچنان بزرگ است که حتی منتقدان عالمان دینی مثل احمد کسروی نیز در باره‌ی تاثیر مراجع در تاریخ مشروطه می‌نویسد: «اگر فتوای علمای نجف نبود، کمتر کسی به یاری مشروطه پرداختی؛ همان مجاهدان تبریز، بیشترشان پیروی از دین می‌داشتند و دستاویزیشان در آن کوشش‌ها و جان فشانی‌ها این فتوای علمای نجف بود. همان ستارخان بارها این را بر زبان می‌آورد که من حکم علمای نجف را اجراء می‌کنم. و یا جمله دیگری از سید حسن تقی زاده وجود دارد که در محرم ۱۳۲۶ نوشته است: «پیشامد ایران مدلل می‌سازد که جز به نفوذ کلمه روحانیت، عمل مشروطیت در اسلام پیشرفت نمی‌تواند کرد».

اساساً نزاع اصلی عصر مشروطه میان «روشنفکران سکولار» و «علمای حامی مشروطه مشروعه» بوده است و «علمای حامی مشروطه» در حقیقت در زمین دسته اول بازی کردند و بازی هم خوردند. به بیان دیگر نزاع مشروطیت، ذیل درگیری «دین و مدرنیته» یا تقابل «تمدن غرب و تمدن اسلامی» تعریف می‌شود.

نتیجه اینکه جریان مدرنیته از هنگام ورود به کشور چالش‌ها و تفکرات جدیدی ایجاد نمود. حتی از نظر روانشناسی موجب تغییر نگرش بنیادین شخصیت افراد سنت‌گرای اولیه و روحانی مثل کسروی و تقی زاده شده که نهایتاً پرچمداری جریان مدرنیته را رهبری کردند. تجددطلبی اختلافات ژرفی را در جامعه سنتی ایران ایجاد نمود. این جریان همچنان به عنوان یک تفکرچالش‌زا همچنان در حال تاختن در عرصه‌های مختلف جامعه می‌باشد.

این راه بگذارد. سید محمد طباطبایی به گوشه انزوا رانده شود، علمای مشروطه خواه نجف پس از تهدیدهای جانی، افسرده و سرخورده شوند و سرانجام، آخوند خراسانی نیز به طرز مشکوکی، دار فانی را وداع گوید (حقانی، ۱۳۷۸: ۲۴۵-۲۴۶).

حسین آبادیان^۱ می‌گوید مشکل عمده فضل‌الله نوری و دیگر مشروعه‌طلبان مثل سید محمد کاظم طباطبایی یزدی (صاحب عروه الوثقی) را احساس مغایرت مشروطه با احکام شرع می‌داند و معتقد هستند: مشکل شیخ این بود که حتی با مشروطه‌ای که می‌توانست در شکل دینی آن در ایران اجراء شود هم مخالفت نمود و این به آن دلیل بود که پذیرش مشروطه دینی^۲ فهم نوینی از دین^۳ را می‌طلبید که شیخ فضل‌الله فاقد آن بود. البته او در جای دیگر اذعان دارد که شیخ فضل‌الله به واسطه‌ی وقوفی که به جوهر مشروطه در غرب داشت و آن را در تباین با دینداری می‌دانست، مشروطه را نمی‌پذیرفت.

زرگری نژاد در مقدمه‌ای طولانی که بر کتاب رسائل مشروطیت نگاشته؛ عقیده دارد: مخالفت و ستیزه جویی شیخ فضل‌الله نوری با مشروطه به این سبب بوده است که وی مشروطیت را مغایر با مبانی تفکر فقهی و اجتهاد خاص خود می‌دید.

بنابر این جای شکی نیست که روحانیت مشروطه خواه اگر چه در ابتدای این حرکت و نهضت به صورت متحد و یک پارچه و به عنوان موثرترین نیرو و عامل، پای در این مسیر نهاد و در مقاطع اولیه نیز، توانست موفقیت‌های چشمگیری کسب کند. اما به دلیل فقدان توجه کافی به ضروریات و مقتضیات چنین حرکتی، نتوانست موفقیت خود را در این عرصه حفظ کند و غربگرایان، با روش‌های خاص، نتوانستند با اختلاف افکنی در میان علمای سکانداری این چنین را به دست گیرند و آن را از مسیر منطبق با منافع ملی ایرانیان خارج سازند (رضایی، ۱۳۹۲: ۴).

در کل می‌توان گفت، نهضت مشروطه یک جنبه فکری بود که در عمق اندیشه و افکار سخنوران اثر کرد. افکاری که در اثر نهضت مشروطه در ایران پیدا شد، ادبیاتی نو و سبکی تازه پدید آورد که هدف و آرمان آن با ادبیات پیش از مشروطه فرق کلی داشت. هدف ادبیات دوره مشروطه یا سبک مشروطه بطور کلی بیداری مردم و برانگیختن احساسات مذهبی و ملی و ترویج آزادی فردی و اجتماعی، پیکار با بیگانه و بیگانه‌خواهی انتقاد سخت و بی‌رحم از نابسامانی‌ها و آشنا کردن مردم به حدود و حقوق انسانی آنها بود (سواری، ۱۳۹۴: ۳).

بحث و نتیجه‌گیری

بعد از نهضت مشروطه جامعه ایران به لحاظ تحولات اجتماعی دچار یک افول شد و جریان سکولار غالب گردیده و بسیاری از مناصب سیاسی و حقوقی که دست عالمان دینی بود از آنها گرفته شد و بسیاری از نهادهای سکولار جایگزین آن گردید.

روحانیت هم که در بین رهبران موافق مشروطیت و هم در بین رهبران مخالف این جریان حضور داشتند عملاً نشان داد که روحانیت نسبت به بعضی

۱. تاریخ شناس نویسنده مبانی نظری حکومت مشروطه و مشروعه

منابع

- آدمیت، فریدون، اندیشه ترقی، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۱.
- آجودانی، ماشالله، ۱۳۸۲، مشروطه ایرانی، تهران، نشر اختران.
- آبادیان، حسین، مبانی نظری مشروطه و مشروعه، ۱۳۷۴: تهران، نی.
- ابوالحسنی، حجت السلام علی، جریان های سیاسی عصر مشروطه، موسسه والا منتظر.
- بشیری، حسین، تجدد: غیریت ها و محدودیت؛ ماهنامه نقد و نظر، سال سوم، ش ۲-۳، بهار و تابستان ۱۳۷۶، ص ۲۸۲-۴۹۳.
- تقی زاده، حسن، زندگی طوفانی، تهران، فردوس، ۱۳۷۹.
- حقانی، موس، ۱۳۷۸، اسناد تهران و تبریز؛ دو کانون پرتیهاب مشروطیت (تبریز در تعارض میان مشروطه خواهان و مشروعه خواهان؛ فصلنامه تاریخ معاصر ایران، صص ۱۹۵-۲۷۴).
- علی لیالی، محمد، مقاله جریان سیاسی، پژوهشگر و استاد حوزه و دانشگاه.
- علوی تبار، علی رضا؛ روشنفکری و روشنفکری دینی در ایران، ماهنامه کیان، ش ۳۴، دی و بهمن ۱۳۷۵، ص ۳۸-۴۳.
- عیسی نژاد، سید محمد، جریان های فکری در نهضت مشروطیت، مجموعه سخنرانی ها و مقالات، موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، ۱۳۸۶، چاپ اول.
- سواری، بهاران، مقاله پارادوکس مشروطه خواهی ایرانیان، جنبش مشروطه دینی یا روشنفکرانه؟، ایلنا، ۱۳۹۴.
- شهبازی، عبدالله، تجددگرایان افراطی و علما در انقلاب مشروطه، مدنیت و عصر مشروطه، نشر آموزه، کتاب ششم، ص ۱۲۹.
- کسروی، احمد، شیعی گری بخوانند و داوری کنند، تهران، پیمان، ۱۳۲۳.
- کسروی، احمد، دین و جهان، تهران، پایدار، چاپ ۳، ۱۳۳۶.
- کسروی، احمد، آئین، تهران پیمان، ۱۳۳۳.
- کسروی، احمد، تاریخ هیجده ساله آذربایجان، تهران، سپهر، ۱۳۸۴ چاپ سیزدهم.
- کسروی، احمد، ما چه می خواهیم؟، تهران، رشیدیه، ۱۳۵۸، چاپ سوم.
- رضایی شریف آبادی، مسعود، مقاله ها و خطابه ها، نشر شونیز، ۱۳۹۲.
- رهبری، مهدی، روحانیت؛ انقلاب مشروطه و ستیز میان سنت و تجدد، دوره ۴، شماره ۷ بهار و تابستان، ۱۳۸۷.
- زیبا کلام، صادق، سنت و مدرنیته، تهران: روزنه، ۱۳۹۲.
- مریچی، شمس الله؛ بازشناسی جریان های روشنفکری در ایران، فصلنامه علوم سیاسی، ش ۳۷ بهار ۱۳۸۶، ص ۴۵-۷۰.
- نجفی، موس (۱۳۷۹)، حوزه نجف و فلسفه تجدد در ایران، تهران، نشر موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.
- نجفی، موس؛ رهیافتی مقایسه ای به جریان اندیشه های اصلاح طلب عصر مشروطیت و تطبیق آن با جامعه امروز ایران؛ ماهنامه اندیشه حوزه، ش ۲۸، خرداد و تیر ۱۳۸۰-۱۳۸۱.
- نصر، سید حسین، زمینه فکری برخورد فرهنگ و تمدن ایران و غرب، ماهنامه یغما، ش ۲۹۶، اردیبهشت ۱۳۵۲.
- نقوی، سید مصطفی، بررسی جریانات فکری - سیاسی از مشروطه تا انقلاب اسلامی.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی